

پادشاه نکرد. فاما علت آن بود که میل او به کلی به طرف شهوت و طرب و نشاط بود و در فساد و عشرت ایلاغ تمام داشت و اکثر تشریفات و انعامات او به جماعت مطربان و سخرگان و مخنثان بود، و زرباشی او تا به حدی بود که مست برپیل نشسته میان بازار شهر می راند و تنگه های زر می ریخت، تا خلق می خندیدند و نصیب می گرفتند و بر لعب و سواری پیلان حرص تمام داشت و پیلانان را از دولت و احسان او نصیب تمام بود و در طبع و مزاج او ایذاء هیچ آفریده نبود. و همین معنی سبب زوال او شد که پادشاهان را همه معانی باید، عدل باید تا رعیت آسوده ماند، و احسان باید تا چشم آسوده ماند، و لهو و طرب و مجالست با لاجنسان و خبیثان موجب زوال مملکت گردد.»^۱

حصه زمامداران واقعی، از بیت المال: «مستورین شداد روایت کند از پیغامبر (ص) که وی گفت هر آن کسی که بر مسلمانان فرمان دهد و عمل مسلمانان کند، وی را رخصت است که از آن مال چندان برگیرد که زنی بخوهد و مسکنی بسازد و مرکوبی به دست آورد. هر کس بیشتر از این بردارد... روز قیامت بر سر وی ندا می کنند که این خیانت کننده است؛ این دزد بیت المال است و این قدر رخصت کسی راست که مقدر زرق ندارد. اما آن کس که جاگی دارد، وی را آن قدر حرام است... چون ابوبکر صدیق به خلافت بنشست، گفت: ای مسلمانان بدانید مرا عیال است و حق ایشان برگردن من است و ایشان را ضایع نتوان گذاشت. و حرفت من بزازی، نیک شغلی بود، امروز از بهر شغل مسلمانان از آن بازماندم. مسلمانان همه اتفاق کردند که قدر کفایت و مؤونت از بیت المال بردارد.»^۲

پادشاهی که فکر اقتصادی داشت

یکی از مدعیان ملک شاه بن الباسلان، ملک قاورد بود. این مرد بطوری که از تاریخ سلاجقه برمی آید، پادشاهی بود که اندیشه و فکر اقتصادی داشت تا جایی که «در محافظت عیار نقدی که می زد مبالغت نمودی چنان که در مدت ۲۴ سال که پادشاه بود، نیم ذره در نقد او زیادت و نقصان نرفت. هرگز رخصت نداد که برخوان پدش او بره و بزغاله آورند... و گفתי بره طعام یک مرد باشد و چون یک ساله شد طعام بیست مرد بود و در پروردن آن رنجی به کسی نمی رسد. علف از صحرا می خورده و می بالد.»^۳ ای کاش همه زمامداران تا این حد عاقل و مال اندیش بودند.

آزمندی آدمی: غزالی در مورد آزمندی و حرص، از قول عیسی (ع) می نویسد: «مثل جوینده دنیا چون مثل خورنده آب دریاست و هر چه در بیش خورد تشنه تر می شود. می خورد، می خورد تا هلاک شود و هرگز آن تشنگی از آن نمی شود...»

اندروزی به آزمندان: نویسنده بحواله فواید نیز مانند غزالی با نظری عرفانی خطاب به مال اندوزان و آزمندان جهان می گوید: «چون عمر مختصر باشد، مال بسیار چه سود. چون خانه گور خواهد بود، حجره زرین و سیمین چه سود. چون تخت و کلاه دولت و مملکت حسرت خواهد بود، جمع و منع چه سود. چون عمر وفا نخواهد کردن، توفیر خزانه را چه سود، اگر آواز امارت پسر

۱. منهاج سراج جوزجانی، طبقات فاصری.

۲. بحواله فواید، به اتمام دانش بزرگ، ص ۱۶۱.

۳. تاریخ کرمان، پیشین، ص ۸۴.

آدم به شرق و غرب رسد و اهل مشرق و مغرب بروی خطبه کنند و خراج به دیوان وی آرند، جان تنها باید کنند و دد گود تنها باید خفتن و حساب تنها باید دادن.»^۱

عین القضاة همدانی از سر خیرخواهی به یکی از یاران دیوانی خود چنین می نویسد: «ای عزیز اگر گویم شب و روز جز به معصیت مشغول نیستی، برنجی، چه گویی شب و روز جزاین کاری داری که قریب ده بار هزارهزار دینار به ظلم به قلم خویش قسمت کنی؟ اگر مال صالح است مستحق آن نه ترکانند. هر معصیتی که ترکان کنند در خرج آن مال تو در آن معاصی شریکی...»^۲

«در اصل حقوق اسلامی سه نوع مالیات شرعی وجود دارد: اول ده یک یا خراج زمین که زکات یا عشر می نامیدند. دوم حتی که صدقه نامیده می شد و هر مسلمانی به منظور کمک به بیبویان می پرداخت. سوم سرگزیت یا جزیه که ملل تحت الحمایه اسلام نظیر حرانیان، ارانیان، سغدیها، زردشتیان، شمنان، صابیان، اراسته، گرجیها، نسطوریان، ملکایان ماروییان، سامریان، جهودان و یعقوبیان یا قبطیان به جای خدمت نظام وظیفه می پرداختند. کلیه مالیاتهای دیگری که در نتیجه تکامل طبیعی تمدن به وجود آمده بود، از نظر حقوقدانان و عامه مردم تحمیل و تجاوز به جامعه مسلمانان، و چون بدعت تلقی می شد. به این ترتیب مالیاتهای غیرمستقیم، مالیاتی که از مشروبات الکلی و فواحش گرفته می شد و حقوق گمرکی و غیره، در نظر عامه مردم ناشروع بود.

گاه و بی گاه، بعضی از زمامداران، به قصد عواصفریبی و یا به پیروی از روش صدر اسلام، چندی از گرفتن مالیاتهای غیرمستقیم خودداری می کردند. ولی همین که موقعیت سیاسی آنها تثبیت می شد، بهانه ای به دست می آوردند و بار دیگر به گرفتن مالیاتهای گوناگون و گاه به اخذ مالیاتهای بازپس مانده برمی خاستند. در حالی که فارس، که میان دهقانان یا مالکان خرد و بزرگ منقسم بود، سرمشق خراجگزاری بود. مصر نیز که مردش فلاح یعنی برزگر روزمزد بودند، سرمشق باجگیری به قلم می آمد. آنجا در قرن دهم، یازدهم، دوازدهم، و سیزدهم میلادی از همه چیز باج می ستانیدند و به قول مقریزی باجگیران مصر به جز از هوا که مردم استنشاق می کردند، از هر شیء دیگر باج می خواستند.

بعلاوه مؤدیان ناگزیر بودند هشت درصد به عنوان ربح مال و ده درصد به عنوان حق صرف پول و حق درسگزینی و یک درصد بابت حق مهر (یا فتنجه) یعنی کلاً نوزده درصد فرع زاید بر اصل پرداخت کنند.

ابن مدیر در قرن نهم و ابن نسطوریوس در قرن دهم، از بنیانگذاران این اجحافات بودند. در سال ۸۱۵ تساجان قبطی شهر تئیس به بطریق و پیشوای مذهبی خودشان که از آن حدود عبور می کرد از سنگینی باج شکایت کردند و گفتند اسسال پنج برابر حق عادی از ما باج می طلبند. بطوری که یکی از نویسندگان عرب نوشته است، عوارض و مالیات در مصر بسیار سنگین است. بخصوصاً در تئیس و دیباط که بر کرانه رود نیل قرار دارند. این مالیات

۱. بهرالفواید، ص ۷۰.

۲. رحیم فرمنش، احوال و آحاد عین القضاة، تهران، ۱۳۳۸، ص ۳۸.

طاقت فرساست. بومیان مصر و قبطیان، یعنی ترسایان مصر، قبل از کسب اجازه رسمی حق نداشتند به دلخواه خود یک قطعه «شتا» که قماش بود از نخ کتان بیافند. «مأموران» آنها را ملزم می کردند که محصول کار خود را در سوعد مقرر به نمایندگان اداره دولتی مخصوص تحویل دهند تا مأموران زسیدگی کرده و بر آن قماش تمغا بزنند. سپس مأموران مخصوصی به بسته بندی پارچه ها می پرداختند و آنها را در صندوقها می نهادند و مهر مخصوص دیوان را روی آن می زدند. این مأموران همه از کیسه پیشه وران قبطی گذران می کردند. ناگفته نماند که بازرسان و مأموران گوناگون وصول باج و حقوق راهداری نیز در سراسر نیل از مناطق جنوبی مصر که «صعیه» است تا اسکندریه، مترصد و مشغول کار بودند. مقدسی می گوید من یکی از باجگیران نتیس را دیدم که از راه وصول این عوارض روزانه ده هزار و هشتصد فرانک طلا به دست می آوردند. این گمرکخانه را «رصد» می گفتند. سرزمین عراق از این نوع عوارض و مالیاتهای زاید بر اصل، تا قبل از نیمه دوم قرن دهم میلادی معاف مانده بود. لاکن در دوره حکومت آل بویه، عضدالدوله (متوفی در ۹۸۷ میلادی) از جمله عوارض نوینباد، باجی بر «یخ» مصرفی مردم و بر «قز» یا کبج ابریشم نهاد که خورده بورژواهای جامعه از این قز می پوشیدند. و بدین منظور جابه جا رصدگاههایی از طرف پادشاهی بنیاد کردند.

در سال ۹۸۵ دیوان از پارچه های قز و کرباس ده درصد مالیات مطالبه کرد، و این بدعت مورد اعتراض شدید بغدادیان شد. حکومت موقتاً از تصمیم خود عدول کرد، ولی در سال ۹۹۸ باردیگر در مقام اخذ همین مالیات برآمد. در نتیجه، مردم به پاخاستند. برج و بارو و حتی اراک بغداد را به تصرف درآوردند و در بایگانی ادارات مالیاتی، آتش افکندند. ولی این بار حکومت در ایستاد و مخالفان را سرکوبی کرد. مع الرصف دولت از باج کرباس که برای جاسه فقرا و کفن سردگان به کار می رفت، صرف نظر کرد و فقط ده درصد از پارچه های ابریشمی باج خواست. از این پس، پارچه ابریشمی فقط با علامت و مهر اداره مالیات قابل خرید و فروش بود.

در سال ۱۰۳۳ عموم مردم از افزایش باج نمک به سختی نالیدند و اعلانات دولتی را که بدین منظور بر در مسجدها الصاق شده بود، پاره کردند. بردول ثابت شد که بومیان عراق عرب که به قول ابن المعتز شاعر، سشتی «زندیق» اند با قبطیان مصر فرق دارند و آسان آسان در مقابل تحمیلات مالیاتی نمی خمند.

در عراق عجم و فارس، مسلمانان در برابر بدعتها و تحمیلات مالیاتی جدید به مراتب پیش از بومیان عراق عرب ایستادگی می کردند. در حالی که رعایا و فلاحان شام و فلسطین مانند برادران مصری خود، در برابر اجحافات گوناگون مالیاتی صبر و شکیبایی بی حد نشان می دادند.

در شام و مصر باجگزاران آن قدر افتاده و قفاخور بودند که دفاتر و خزانه مالیات در ایوان مسجد قرار داشت. در جامع قاهره قدیم صندوق را کنار منبر نهاده بودند و اطراف آن را به درهای آهنین، استوار می داشتند. فقط شامگهان پس از رفتن مأموران درش را می بستند.

تا سال ۹۸ میلادی کشاورزان شمال سوریه تحت فشار شدید آل حمدان بودند. گروهی فتودال کرد نظیر بسیاری از امرای آن دوره، خود را از تخمه و نژاد ملوک یمن معرفی کردند، ولی مانند تمام اریستوکراتهای زمینخوار، آنها که در سوصل سوطن خود به رعیت‌نوازی مشغول بودند، خود را پدران قوم می‌خواندند و در حلب مو را از ماست کشیده و کشاورزان را به کاشتن پنبه و کنبج و سواد می‌گفتند که قابل انباشتن و احتکار به‌منظور گرانفروشی باشد و ادار می‌کردند، و از کشت سواد می‌گفتند که مصرف‌روزانه دارد منع می‌فرمودند.

در ماوراءالنهر و خراسان به‌عکس، اخذ مالیات با روش ملایم‌تر صورت می‌گرفت. این وضع تا قرن دهم دوام داشت. ولی از قرن یازدهم حکومتها حرص و ولع و دقت بیشتری در جمع مالیات نشان می‌دادند. در حدود سال ۹۵۰ حکومت مصر هر سال ۴۰ میلیون فرانک طلا از خلق مالیات می‌گرفت. صدسال بعد در دوران وزارت ابن کلیس یهودی، میزان مالیات سالانه به ۵۰ میلیون فرانک طلا بالا رفت.

در آغاز دولت بوییان (آل‌بویه) عایدی سالانه دیوان به ۳۳ میلیون فرانک سر می‌زد. در حالی که قبل از انقلاب بغداد در سال ۹۱۸، آن مالیات فقط حدود ۲۹ میلیون فرانک طلا بود. ولی عضدالدوله بر آن میزان قناعت نکرد و مالیات دولت را تا ۴۰ میلیون فرانک طلا بالا برد.

روستاییان در آخر بهار بعد از ۱۱ م حزیران (ژوئن) سال روسی یعنی بر اساس نوروز معتضدی که در سال ۸۹۴ توسط خلیفه بغداد معتضد تعیین شده بود، و به آخر جوزا و خرداد ماه فعلی می‌افتاد، خراج می‌پرداختند و آن را آغاز سال کشاورزی می‌شمردند. تازه خراج در سراسر کشور یکسان اخذ نمی‌شد، زیرا که نصاب آن بر حسب استعداد زمین فرق می‌کرد. همه ساله در موقع مقرر مأمور وصول مالیات یا یک نفر ارزیاب به تقویم اراضی می‌پرداخت و به پاری چندتن «گزیر» یعنی مأمور ژاندارمری در سواردی که خراجگزاران از پرداخت مالیات سرباز می‌زدند، آنها را دستگیر و زندانی می‌کردند. سعدی کینه خراجگزاران را نسب به گزیر (ژاندارم و مأمور مالیه) به خوبی درین حکایت وصف می‌کند.

گزیری به چاهی در افتاده بود،	که از هول وی شیر نر ماده بود.
بداندیش مردم، به جز بد ندید،	بیفتاد و عاجز‌تر از خود ندید.
همه شب ز فریاد و زاری نخت،	یکی بر سرش کوفت سنگی و گفت:
«تو هرگز رسیدی به فریاد کس،	که می‌خواهی امروز فریادرس؟
همه تخم نسا مردمسی کاشتی،	به بین لاجرم بر، که برداشتی!
که بر جان ریشت نهسد سرهمی؟	که دلها ز ریشت بنالد همی!
تو ما را همی چاه کندی به راه،	به سر لاجرم در فتادی به چاه.

سعدی در این مقام خود را وکیل‌الرعیای دانسته و آن ژاندارم و خراجستان را لکوهش فرموده است.

درسواردی که محبوبین و زبان‌دیدگان خود را بی‌تعبیر می‌دانستند، می‌توانستند به دیوان مظالم شکایت کنند.

تا نونا از زمینهای دیم به نصاب ده یک و از زمینهایی که آبیاری می‌شد به نصاب

نیم‌ده یک مالیات می‌گرفتند و عملاً بیش از دو برابر این نصاب خراج درمی‌آوردند. باغهای میوه و مویزها تا قرن دهم هیچ‌گونه مالیاتی نمی‌دادند. ولی از سال ۹۱۰ محکوم به پرداخت مالیات سنگینی شدند. از دستگاههای عساری یعنی آسیابهای روغنگیری و دستگاههای گلابگیری، یعنی تقطیرگلسرخ نیز، گرفتن باج و حقوق دیوانی معمول شد. در قرن نهم هنوز به کشاورزان ظلم و ستم بسیار روا می‌داشتند و برای گرفتن مالیات آنها را زندانی می‌کردند. گاه به ضرب چوب و فلک و شکنجه‌های بدنی، از آنها خراج می‌گرفتند. ولی از آغاز وزارت علی بن عیسی، نخست وزیر مقتدر خلیفه، یعنی از سال ۹۱۹ میلادی به بعد، این طرز خراجگیری منسوخ شد، و اگر تصادفاً بعضی از مأمورین به این قبیل وسایل ناجوانمردانه برای اخذ مالیات متوسل می‌شدند، از طرف مردم به آنها شدیداً اعتراض می‌شد.

با این که از لحاظ مقررات اسلامی مجوزی برای اخذ باج و حقوق گمرکی وجود نداشت، مأمورین از هر نوع کالایی مالیات می‌گرفتند، و برای اجرای نقشه خود در تمام بندرها و سرحدات، رصد یعنی گمرکخانه می‌ساختند. بنا به گفته ابن جیبر، کالاهای مختلف و مسافران را بطرزی غیرقابل تحمل تحت بازجویی و تفتیش قرار می‌دادند. الفاظ «دواغه» و «توقه» فرانسوی به معنی حقوق گمرکی و تعرفه گمرکی از لغات عربان صقلیه و اندلس مأخوذ است. حقوق گمرکی برحسب ارزش اشیاء تعیین می‌شد و میزان عوارض برحسب جنس، از ده درصد تا دویست درصد فرق می‌کرد. بعضی از ممالک از برخی از کالاهای داخلی حمایت می‌کردند و از ورود بعضی مواد جلوگیری می‌نمودند. بعضی از وزراء از محصولات داخلی حمایت می‌کردند و برخی برخلاف، به آزادی مبادلات معتقد بودند. گاه در گمرک از ورود اسلحه و غلام و مکاتبات جلوگیری می‌شد.

در قرن دوازدهم مسافری که در اسکندریه، یعنی در منطقه قدرت صلاح‌الدین ایوبی پیاده می‌شدند، مکلف بودند که به‌سئوالات پلیسی که از طرف مأمورین مالیاتی معرفی می‌شد پاسخ بدهند. این مأمورین از هر یک از مسافران اطلاعات کاملی کسب می‌کردند.

ناسلمانانی که پشت در پشت یعنی در طی سالیان دراز در خاک اسلام می‌زیستند، «ذمی» خوانده می‌شدند. ولی از لحاظ حق سکنی با زنهاریان یا (مستامنه) که اجنبیان باشند، فرق کلی داشتند. به‌سبب عهدنامه‌ای که داشتند، می‌توانستند در پناه حکومت اسلامی به زندگی خود ادامه دهند. فقط اهل‌الکتاب یعنی بعضی از ملل شرق که مذهبشان از منبع وحی سرچشمه گرفته بود، می‌توانستند در صف ملل ذمی وارد شوند. بنابراین شرکها و ستاره‌پرستها جزء ملتهای ذمی محسوب نمی‌شدند.

وضع اقتصادی و اجتماعی زنهاریان یا اقلیتهای مذهبی

اقوام و ملت‌های گوناگونی نظیر نسطوریها، یعاقبه، ملکیان، ارمنیان، گرجیان، قبطیان، نوبیان، سامریان، خزریان و غیره، و صابئه یعنی یزدان پرستان شرق، مانند بوداییان و کلدانیان و پارسیان و زردشتیان سغد و خوارزم و فرق مختلف یهودی و انواع مانوی، در عداد اهل ذمه قرار داشتند و مذهبشان آزاد و مجاز بود.

اینک وضع بعضی از آنها: «توسایان، از دوره ساسانیان به بعد، کلیسای نسطوریان به رسمیت شناخته شد و رئیس آن را «جاثلیق» می نامیدند. در عهد اسلام یعقوبیان و ملکاییان هریک یعنی آنها که به قیصر روم به چشم پاس می نگریستند، نیز به رسمیت شناخته شدند و هر کدام زعیمی برای خود تعیین کردند که خلیفه نیز او را جواز اقامت ارزانی فرمود. ترسایان نویه، باین که در خاک اسلام می زیستند، در حکم زنهاریان بودند. و به پادشاه نویه گرویده و از نوعی کاپیتولاسیون برخوردار بودند.

اما جهودان، آنها که در شرق فرات سکونت داشتند، از عهد ساسانیان باز خلیفه ای داشتند به عنوان رأس المجالوت که مقر او اصلا در مداین و بغداد بود و آنتهایی که در غرب فرات یعنی در شام و فلسطین و مصر می زیستند. از عهد قیصر روم یولیانوس مشهور به مرتد (۳۶۳ - ۳۶۱) بودند و خلیفه ای به نام شادهاشادیم داشتند که در عصر خلفای فاطمی در قاهره قدیم سکونت داشتند. سیاح یهودی بنیامین تودلی که در سال ۱۱۶۵ در مشرق زمین مسافرت کرده است، می گوید: «رومیان، یهودیان فلسطین را قتل عام کرده اند. ولی در حقیقت شماره یهودیان در فلسطین چیزی نبود.»

در فلسطین و مصر یعنی کشورهای که از تصرف روم شرقی خارج شدند، عده یهودیان سخت ناچیز بود. آنها در فعالیت های تجاری، همکاران هوشمندی چون مسیحیان داشتند، و بالعکس در کشورهای ساسانی که به تصرف مسلمین درآمد، یعنی خراسان و ماوراءالنهر، شماره یهودیان بسیار زیاد بود. چه آنها در این کشورها، با استفاده از ساده لوحی مردم، تاجران هندی را به تهمت مشرک بودن از میدان رانده، خودشان به دستاویز این که موحد هستند، جای آنها را غصب کرده، به فعالیت های اقتصادی خود ادامه می دادند.

این مانع از آن نبود که در هند و سند و کشمیر که مشرک بودند، به تجارت و سوداگری پردازند، و در آنجاها خود را مشرک و غیر موحد معرفی کنند. در سال ۱۱۸۳ خاخام «فتحیا» سیاح یهودی، عده یهودیان ولایت بصره را به ۶۰ هزار نفر تخمین زده است. در همان ایام ده هزار نفر یهودی در دمشق، پنج هزار نفر در حلب، چهار هزار نفر در حدود بغداد، هفت هزار نفر در موصل، پانزده هزار نفر در حر بی، ده هزار نفر در عکبرا و واسط، ده هزار نفر در حله، هفت هزار نفر در کوفه و دوهزار نفر یهودی در بصره اقامت داشتند. علاوه بر این، در مدینه **المصود و نهرالملک** (نهر ملکا) جز یهودی کس دیگر سکونت نداشت.

در عراق عجم و خراسان و ماوراءالنهر عده زیادی یهودی می زیستند. چنان که در همدان سی هزار نفر، در اصفهان پانزده هزار نفر، در شیراز ده هزار نفر، در غزنه هشتاد هزار نفر که تجارت هند و کشمیر را در انحصار داشتند...

مسیحیان نیز در بلاد مختلف پراکنده بودند، دوازده میلیون فلاح قبطی در سراسر مصر سکونت داشتند که از برکت کار آنان ثروت سرشار فاطمیان تأمین می گردید. تعداد این بومیان از قرن ۱۲ و ۱۳ به سرعت رو به نقصان نهاد.

در مورد این مالیاتها، در کشورهای اسلامی که مبانی حقوقی خود را از ایران عهد ساسانی گرفته بودند، بیش از دیگر کشورها چون روم و کشمیر و نویه، رعایت انصاف و عدالت می شد. یعنی فقرا از این بابت سالیانه ۵/۷۵ فرانک و مردم میانه احوال ۱/۵ و افراد برفه

و غنی ۳ فرانک به خزانه دولت می برداختند. این مالیات ابتدا هرشش ماه یا هرسه ماه یکبار به وسیله مؤیدان و کشیشهای محلی جمع آوری می شد. ولی از سال ۹۷۶ تصمیم گرفتند که این مالیات را فقط یک مرتبه در نخستین ماه هر سال گردآوری کنند و افراد ناقص عضو و بیمار و تنگدست را از پرداخت این مالیات معاف داشتند.

از قرن دهم میلادی به بعد، وضع اقتصادی و اجتماعی اقلیتهای مذهبی بهتر شد و آنها می توانستند پیشوایان و مدیران خود را آزادانه انتخاب کنند. یهودیان شام و مصر اتحادیه های خود را «کنیسه» یعنی کنشست می نامیدند، ولی از لحاظ تشکیلاتی نه تنها اسماً معبد آنها، بلکه عملاً دارالقضات و دارالتجاره و مرکز اقتصادی و صرافی و دسته بندی صنفی آنها نیز بود.

علاوه بر این، آنها کلیه تحمیلات قبلی، مانند نصب مجسمه شیطان و ستاره زرد و منع به اسب نشستن و برتخت روان رفتن و این گونه ممنوعات را به دست فراموشی سپردند و به خود اجازه دادند که در هر محله ای که مایل باشند برای خویش سرای مجلل برپا کنند، آتشکده ها و معابد یهودیان و کلیساهای عیسویان و دیرها بار دیگر فعالیت دیرین را آغاز کردند. جالبتر از همه این که کلیسایی را که در سال ۹۱۲ در تینیس ویران شده بود، دولت اسلامی آن را به هزینه خود برقرار کرد. در بغداد دیرهای ترسایان رونق دیرین را بازیافت و در بصره نیز کنشست جهودان، با محاکم و زندان علیحده استقلال قضایی و اقتصادی خود را آشکار ساخت. غیر از دادرسی و وکالت امور دادگستری، اشتغال به کارهای غیر دینی از برای زنهاریان امکان پذیر شده، پارسیان، مسیحیان و یهودیان، هر کدام برحسب استعداد خود به درسگزینی یعنی صیرفگیری و انواع پزشکی و داروسازی و داروفروشی و کارهای بانکی و اقتصادی و تجاری — بی هیچ مانعی بکله در بهترین شرایطی — می برداختند، و در رأس بورژوازی آن دوران قرار گرفتند، و حکومت های اسلامی را در اختیار خود آوردند. زیرا که در قرن دهم و نیمه اول یازدهم پول، حلال مشکلات شده بود. پیروان هر کیش به کارهای مخصوص خود می برداختند، مثلاً در شام تمام صرافان یهودی بودند، در حالی که یعقوبیان بیشتر به کار پزشکی و به فعالیتهای اقتصادی می برداختند. در بغداد پزشکان بیشتر پارسی و یا نسطوری، اما در مگزینان (صرافان) و جهیدان و سیمسنجان یهودی بودند. در بسیاری از بلاد کارساعی یعنی رنگریزی که شغلی بسیار پردرآمد بود، در انحصار یهودیان قرار داشت. چه در این دوره که پارچه ها بسیار محکم و با دوام بود، خلق باعوض کردن رنگ لباسها، می توانستند مدت بیشتری از آن استفاده کنند، تنها نخ رسیدن و پارچه بافتن کار پررنجی بود که کارگران و ضعفا می ورزیدند و جوله در عجم و حاکم در عرب مترادف گدا و فرومایه و فحش بود.

از قرن دهم به بعد زنهاریان می توانستند، مقامات درجه اول را نیز اختیار کنند، متقی (۹۴۴ - ۹۵۰) و عضدالدوله (۹۸۲ - ۹۴۹) در دوران حکومت خود نخست وزیر خود را از میان ترسایان و مجوسان و جهودان برمیگزیدند. در قرن سیزدهم حتی فقه اسلامی این عمل را تجویز کرد. در دوره العزیز خلیفه فاطمی مصر (۹۹۶ - ۹۷۴)، زنهاریان نه فقط از کلیه حقوق مدنی برخوردار بودند، بلکه به مقامات درجه اول ملکی و مالی نیز ارتقاء

می یافتند. و این جریان موجب انتقاد مسلمانها و آغالش و شورش آنان با زنیاریان، به خصوص با مسیحیان شد.

به روزگار مستنصر بالله فاطمی (۱۰۴۷-۱۰۴۴)، در حالی که یک نفر یهودی در قاهره به نخست وزیر رسیده بود، دو نفر یهودی دیگر شاغل خزانه داری کل و وزارت دارایی بودند. مردم که از این انتصابات سخت ناراضی بودند، تصنیفهایی علیه فاطمیان و سیاست بورژواپرستی و اسلام شکنی آنها ساختند:

یهود هذا الزمان قد بلغوا مرتبة لا ينالها ملك
 الملك فيهم و المال عندهم و منهم المستشار و الملك
 يا معشر الناس قد نصحت لكم تهسو دا، قد تهود الفلك
 فانظروا ضيخته العذاب لهم فعن قريب تراهم الهلك

«جهودان این روزگار به پایگاهی رسیده اند که فرشتگان نیز بدان نرسند، پادشاهی و اقتصاد کشور در دست ایشان است. اعضای شورای دولت و شهریان و دولتمندان از ایشانند. ای گروه مسلمانان من شما را اندرز کرده و می گویم جهود شوید که آسمان نیز جهود شد. ولی گوش فرا دارید که فرمان شکنجه و هلاک کردن آنها به زودی از طرف خدا صادر خواهد شد.

«این احساسات بورژوازی کوچک و مردم فقیر شهرستانها و سردمان رخصت نشین بود که علیه بورژوازی بزرگ و ملوکان، تحریک و تهییج شده بود. درست در همین موقع بورژوازی کلان که قاهره قدیم مرکز آن بود، خواست پیشدستی کند و شام و عراق را نیز متصرف شود، قادر خلیفه عباسی (متوفی در ۱۰۳۱) و جانشین قایم باسرا له (۱۰۷۳-۱۰۳۱) متوحش شدند. زیرا که سردار فاطمیان ارسلان بساسیری در ژانویه ۱۰۵۹ بغداد را تصرف کرد و قریب یک سال و نیم سکه و خطبه به نام مصریان کرد، و ناصبیان را تار و بارگردانید. خلیفه عباسی گریخت و دست به دامن طغرل بیکن سلجوقی زد. پادشاه ترکمانان بعد از چندین مصاف، با همکاری ناصبیان و فاطمیان دارودسته آنها را از عراق و شامات اخراج کرد، و ارتجاع سلجوقی که خراسان و عراق را تحت تسلط در آورده بود، این بار عراق عرب و شامات را نیز تسخیر کرد، تا نوبت به مصر رسید.»^۱ برگردیم به راه و رسم خراج ستانی و اصول مالکیت در ایران پس از حمله مغول

«بایورش مغول در قرن سیزدهم (هفتم هجری) به ایران، آن تحولی که با غلبه مسلمانان آغاز شده بود، را کد ماند. عهد مغول را می توان به سه مرحله قسمت کرد: اول مرحله توسعه طلبی یا مرحله ای که سنن مربوط به زندگی صحرائینی غلبه داشت. دوم دوره

وضع کشاورزان و عواید دولت پس از حمله مغول

ایلخانان یا دوره ای که مغولان ایرانی مآب شده بودند. سوم دوره زوال و انحطاط.

اثرات آبی حمله مغول به ایران عبارت بود از ویرانی شهرها و تهنی شدن آنها از مردم. (فارس از این قاعده مستثنی و ممتاز است)... تغییرات و دگرگونیهایی که درین عهد شامل حال اسلاک و اراضی شده ازین مثال روشن می شود:

۱. دکتر مطهری، زندگی مسلمانان در قرون وسطا، ترجمه دادندی، پیشین، ۱۶۵ به بعد (با اختصار).

در وقفنامه املاک سادات اینجوی فارس نوشته اند که عضدالدوله دیلمی در ۳۲۵ هجری، سیدی را به نام ابوقتاده طباطبای از مکه به شیراز آورده و دختر خود را به وی داد و چندین ملک از املاک فارس را وقف اولاد ذکور او کرد... مغولان پس از تسخیر فارس این املاک را مصادره کردند و به صورت اینجو یعنی خالصه درآوردند. یکی از سادات طباطبایی به گرفتن نیمی از املاک خود توفیق یافت ولی احمد پسر هلاکو بار دیگر املاک سادات را تبدیل به اینجو کرد. بزرگان مغول گله های فراوان داشتند که هر سال بیلاق و قشلاق می کردند. یغماگری گله داران نیز مایه نگرانی مردم ده نشین بود که در ساجورت چراگاهها به سر می بردند.

قلان و قبچور
 هنگامی که مغولان اداره امور کشور را به دست گرفتند، به وضع یک عده مالیات و عوارض پرداختند، از جمله قلان و قبچور (بروزن جمهور). قبچور عبارت بوده است از مالیات مواشی، درین مورد حداقل مالیاتی که می گرفتند، بابت صد رأس گله بود و نرخ مالیات یک دهم بود و در زمان غازان خان این مالیات را روستاییان و عشایر می پرداختند.

...قلان بیشتر عبارت بود است از نوعی بیگاری که به جای خدمات نظامی یا برای کارهای فلاحی یا برای کارهای عام المنفعه معمول بوده است.

در بسیاری موارد در طی سال چندین بار مالیات وصول می شد، با این حال از مالیاتی که می گرفتند مبلغ ناچیزی به خزانه مملکت می فرستادند و خزانه غالباً تهی بود. در بسیاری موارد مالیات ولایات را به مقاطعه می دادند و کسانی که اموال دیوانی را به مقاطعه قبول می کردند، اضعاف مال مقاطعه را به زور از مردم می گرفتند.

شکارچیان دربار که در سراسر کشور پراکنده بودند، یکی از عوامل بیدادگری بودند. اینان نیز مانند ایلچیان و مقاطعه کاران استر و الاغ کشاورزان بی پناه را می بردند یعنی مرتکب کاری می شدند که پیدا بود عواقب وخیمی برای کشاورزی دارد.

حواله و برات
 رسم دیگری که با بهبود حال کشاورزان و بطور کلی با آبادی دهات بغایت داشت، نوشتن حواله به عهده ولایات بود. این کار تازگی نداشت و در دوره سلجوقیان و پیش از سلجوقیان نیز مرسوم بود. اما نه به آن حدی که در روزگار مغول متداول بود، به تدریج که اختلال امور مالی بیشتر و فساد دستگاه اداری افزون تر و بطور کلی آبادی کشور کمتر می شد، وصول کردن این براتها مشکلتر گشت و این رسم پدید آمد که برای وصول وجوه بروات، دسته هایی از سپاهیان را به نقاط مورد نظر گسیل دارند.

نوشتن بروات به عهده ولایت و توابع، قطع نظر از روشی که مأموران وصول به کار می بستند، فی نفسه سرچشمه فیاضی برای دزدی و اخاذی بود.

عمال حکومت چنان مردم را می دوشیدند که هنگامی که محصلان مالیات، بدهی نزدیک می شدند، روستاییان ترك ده می گفتند... لشکریان به وقت لشکرکشی به روستاهایی که از میان آنها می گذشتند، زحمت می رساندند، چه لشکریان به حق یا باطل ادعا می کرده اند که چیزی ندا و باید با محصول زمین زندگی کنند و همچنین چهارپایان رعایا را به بهانه

این که چهارپایان خودشان سقط شده است، می گرفتند... غازان خان به این نتیجه رسید که اگر به لشکریان اقطاع دهد، به مقصود خود می رسند و دیگر سربار خزانة مملکت نمی شوند. از این رو درین دوره بطور کلی متوالیاً همان حوادثی روی می دهد که در اواخر عهد عباسیان اتفاق افتاد. رسم اقطاع در عهد غازان سبب ایجاد مسایلی شد که با مسایل ناشی از رسم اقطاع در دوره سلجوقیان اندکی فرق داشت.

در مورد اقطاع دیوانی و لشکری سلجوقیان، باید دانست که حقوق موجود مالکان تا حدی حفظ شده بود و مقطع میان سلطان از یک طرف و میان مالک و زارع از طرف دیگر واسطه بود. و اما در مورد اقطاع غازان، سرباز مغول بلافاصله در میان دیوان و دهقان قرار می گرفت و زارعان می بایست بدهی مالیاتی خود را به جای دیوان، مستقیماً به سپاهیان پرداختند. ازین گذشته، روستا را با روستاییانی که در آن می زیستند، به اقطاع می دادند و درین گونه روستاها که به اقطاع داده می شد اگر دهقانان در مدت سی سال گذشته به جای دیگر رفته بودند، می بایست آنها را بازگرداندند. مقطعان نمی بایست دهقانانی را که از ولایات دیگر آمده بودند به اقطاع خود راه دهند. اگر یکی از آنان صاحب دو ده بود، حق نداشت که به هاتکای این دلیل، دهقانی از آن ده را به این ده منتقل کند. اقطاع را نخست در میان امیران هزاره تقسیم می کردند، و آنان زمین اقطاعی را میان امیران صدقه قسمت می کردند، و وظیفه اینان آن بود که اقطاع را به اقطاع کوچکتر و انفرادی بخش کنند، سپس ترتیب این تقسیم و توزیع را به حکومت مرکزی اطلاع دهند. زمین می بایست بر حسب قرعه تعیین شود و حصه هر کس (خراب و آبادان) بر دفتر ثبت گردد...

بنا به اوضاع و احوالی که بر اثر حمله مغول و فرساروایی آنان پدید آمده بود، زمینهای وسیعی در ایران و نواحی مجاور آن خراب شده بود. ناراضی بودن عامه، مانع آباد کردن آنها می شد. زیرا چنین می پنداشتند که این زمینها یا دیوانی است یا اینجو و یا عبارت است از اسلاك شخصی.

غازان که می کوشید به آبادانی کشور بیفزاید و این گونه زمینها را از نو آباد کند، برای این منظور آنها را به سه دسته قسمت کرد: نخست زمینهایی که آب داشت و آباد کردن آنها محتاج زحمت فراوان نبود. مقرر شد که صاحبان این زمینها در سال اول چیزی ندهند و در سال دوم یک ثلث حقوق دیوانی را پرداختند و دو سوم بقیه، از آن عامر یعنی کسی باشد که زمین را آباد کرده است، به علاوه همه محصول زمین به او تعلق یابد، در سال سوم سه چهارم حقوق دیوانی از وی وصول گردد... دسته دوم عبارت بود از زمینهایی که تهیه آب برای آنها محتاج کار و کوشش متوسط بود، بنا شد که صاحبان این زمینها در سال اول چیزی ندهند و در سال دوم یک سوم و در سال سوم دو سوم حقوق دیوانی را پرداختند. دسته سوم زمینهایی بود که آباد کردن آنها محتاج ساختن بند یا تعمیر کاریز بود. از صاحبان این زمینها، سال اول چیزی نمی گرفتند، در سال دوم یک سوم حقوق دیوانی و در سال سوم نصف آن را می ستانند. هر کس زمین سوانی را آباد می کرد، نسبت به آن واجد حق مالکیت و حق بیع می شد.

بهبود وضع کشاورزان: قبل از عهد غازان، مکرر به دستگاه حکومت اعلام می شد که

دراثر آشفته‌گی اوضاع در اکثر ولایات به علت نبودن گاو و تخم و اسنیت، کشاورزان دل به کار نمی‌دهند و در سراسر کشور آب و زمین فراوان مهمل مانده است. و کسی به این گزارشات توجه نمی‌کرد. غازان برای آن که به این وضع پایان داده شود، پس از استقرار اسنیت و کوتاه کردن دست مأمورین تجاوزپیشه، فرمان داد تا اعتباری در اختیار حکام و مقاطعه کاران بگذارند تا عوامل کار را در اختیار کشاورزان بگذارند و پس از به دست آمدن محصول آنچه داده‌اند بازستانند. جمعی از کشاورزان که عادت به مفتخوری و ولگردی کرده بودند، کلیه عوامل و دانه‌هایی را که به آنها داده بودند به مصرف رساندند و قدسی در راه عمران و آبادی منطقه کار خود برنداشتند، و برخلاف بعضی دیگر با همت و پشتکار محصول شایانی به کف آوردند و حق دولت را در موعد مقرر پرداختند.

وضع دواب و چهارپایان نیز برخلاف گذشته روبه بهبود نهاد. چنان که اشاره شد سابق بر این ایلچیان و دزدان و راهزنان در هر فرصت به دهات روی می‌آوردند و به عناوین مختلف وسایل کار و زندگی کشاورزان را به یغماسی بردند و به گفته رشیدالدین فضل‌الله «هر سال... چند هزار رعیت را سرو دست و پای می‌شکستند، و همواره رعایا در پی الاغ سرگردان و حیران بودند... و رعایا از کار کردن و بزرگبری باز می‌ماندند.» غازان به موجب یرلیغی، نه تنها گرفتن الاغ از رعایا را قدغن کرد، بلکه قوشچیان را از گرفتن کبوتر و مرغ منع کرد و دستور داد احدی گاو و گوسفند رعایا را به زور نگیرد و هر جا برج کبوتر است صیادان دام نهند و به هیچ اسم و عنوان مزاحم جنبندگان نشوند.

غازان عملاً دریافت که بسیاری از کشاورزان از بیم تعدیات مالکین و متنفذین محلی حاضر به آباد کردن اراضی بایر نیستند. برای پایان دادن به این وضع، کلیه اسرا و وزراء و ارکان دولت را فراخواند و به آنان گفت: «سالیان دراز است که مقداری از اراضی این مملکت بایر و بی حاصل مانده و کشاورزان از بیم تعدیات دیوانیان جرأت هیچ اقدامی ندارند و در نتیجه مناطق وسیعی از مملکت در حال خرابی باقی مانده است. غازان با استفاده از تعالیم و حسن نیت خواجه رشیدالدین فضل‌الله، به موجب فرمانی، به کلیه مردم و کشاورزان اجازه داد تا با دلگرمی و اطمینان دست به کار آبادانی زنند و مناطقی معموره را بین اولاد و احفاد خود تقسیم کنند. غازان با این تدبیر که مورد تأیید عموم بود، نه تنها به آبادانی مملکت کمک فراوانی کرد، بلکه خزانه مملکت نیز غنی شد و بی‌کاری و ولگردی و اشتغال به کارهای ناروا رو به نقصان نهاد.

رشیدالدین فضل‌الله ظلم مأمورین دیوانی را شرح می‌دهد: رشید فضل‌الله در تاریخ غازانی به تفصیل شرح مظالم و پیدادگری‌های مأمورین وصول مالیات را توصیف و بیان می‌کند، و ما قسمتهایی از آن را اجمالاً یادآور می‌شویم. «پیشتر بعضی از حکایات و احوال آن که در هر ولایتی اسوا و حقوق دیوانی را بر چه وجه می‌ستدند و انواع آن چند بود و سوءالتدبیر وزرا و فنون ظلم و تعدی که به هر سببی و علتی دست‌آویز ساخته ولایات را خراب می‌کردند و رعایا را درویش می‌گرداندند تا متفرق می‌شدند، برسبیل اجمال یاد کردیم.» سپس می‌نویسد برای وصول عوارض و مالیاتهای گوناگون، هریک از ولایات و نواحی را به حاکمی به مقاطعه می‌دادند «و آن حاکم در سالی دو تپچور (شاید مالیات مواشی بوده است)

و در بعضی مواقع بیست و سی قپچور را از رعیت بستندی... و به هروقت که ایلچی جهت مهمی با مطالبه مالی و مایحتاجی به ولایت آمدی، بدان بهانه حاکم قپچوری قسمت کردی. و هر چند ایلچیان بسیار می رسیدند و اخراجات و ملتسمات ایشان بی اندازه می بود، حاکم به وصول ایشان شاد شدی و نوبتی به اسم وجه بهمت و نوبتی به اسم علوفه و اخراجات و نوبتی به اسم تعهد و ملتسمات قسمت می کردی و بعضی در آن مصالح بصروف داشتی و بعضی خویشتن بردی و بعضی بدشحنه و بتیکچیان دادی تا همداستان و گواه دروغ او شوند. و از چندان مال که از رعیت می ستند، به خزانه نفرستادندی.» به این ترتیب رعایای بینوا به عناوین مختلف از طرف مأمورین غارت می شدند، بدون این که پولی به خزانه دولت برسد. در این جریان بیچارگانی که حواله یا براتی در دست داشتند و از دیوان وجه آن را مطالبه می کردند، حاکم به بهانه های مختلف به آنها جواب رد می داد «... حاکم بهانه می آورد که چندین اویماق ایلچی برسمن نشسته اند، از کار ایشان پیشتر می باید ساخت و ارباب ادارات و مرسومات و صدقات و غیر هم، از اول سال تا آخر به مدافعه امروز و فردا روزگار به سر برده، برهنه و گرسنه می نشستند. و کسانی که چالاکتر می بودند، التجا به نواب حکام برده به شفاعت بسیار به یک نیمه باز می فروختند و به عوض این، اجناس بد، و بها می ستند. چنان که با هزار حیل به ربعی رسیدی و آن را که این معنی دست می داد، خود را کافی و مقبل می دانست و دیگران به کلی محروم مانده بریشان حسد می بردند...»^۱ سپس رشیدالدین فضل الله پس از ذکر مظالم وزراء و همدستی آنها با حکام و مأمورین وصول، می نویسد که سرسلسله دزدان صدرالدین چاوی بود.

«... این حرکات که شرح داده شد، هر یک از وزرای مقدم بر آن اقدام می نمود. لکن این شیوه، پیشه و صنعت صدرالدین چاوی بود و در آن قسم ماهر بود و این مفسدات و نا اتفاقی را به عیوق رسانید و به کلی کار مملکت داری به زیان برد و در عهد او هیچ آفریده وجه براتی از ولایتی نتوانست ستد و هیچ مستحق اداری و مرسومی به حق خود نرسید. چه تمامت بروات و حوالات او محض عشوه و فریب بود و بسیار درویشان و مستحقان و مشایخ که بدوی رسیدندی و با التماس یا غیره براتی به پانصد دینار جهت آن شخص بنوشتی که هرگز صد آنچه ندیده بودی و آنرا سخاوت نام نهادی، آن درویش به غایت شاد شدی و چون به طلب آن وجوه رفتی، اندیشه کردی که پانصد دینار قرض سرا چهارصد دینار بماند و بدان امید چندان در پی تحصیل آن وجوه تردد کردی که او را شیخی فراموش شدی و بیکی و محصلی و عوانی بیاموختی و هیچ فایده ندادی و عاقبه الامر قرض دار ازین سلک بگریختی و به واسطه سوءالتدبیرات و اتلافات، اکثر رعایای ولایت جلای وطن کردند و در ولایت های غریب خان و مان ساختند و شهرها و دیها خالی ماند و هرگز سیل نکردندی که با ولایت خویش روند و از آن ملک عظیم متنفر گشته بودند. و با وجود چندان ایلچی که در اوقات مختلف جهت جمع غایبان به اطراف رفتند، هرگز رعیت را با مقام خود نتوانستند برد و آنچه در شهرها مانده بودند... از بام خانه ها آمد و شد کردند و از بیم محصلان گریخته، و چون محصلان به محلات رفتندی حرام زادهای را با دید کردندی که واقف خانه ها بودی و

۱. تاریخ مهادک غازانی، به کوشش امیر حسین چهاربکلو، ص ۷۴ به بعد.

به دلالت او مردم را از گوشه‌ها و زیرزمین‌ها و باغات و خرابه‌ها کشیدند. و اگر مردم را بادست نتوانستند کرد، زنان ایشان را بگرفتند و همچون گله گوسفند در پیش انداخته از محله به محله پیش محصلان بردند و ایشان را به پای از ریمان آویخته می‌زدند و فریاد و فغان زنان به آسمان رسیدی و بسیار اتفاق افتاد و مشاهده کردیم که محصل برپام رفته رعیتی را می‌یافت و بر عقب وی می‌دوید تا او را بگیرد. رعیت از غایت عجز و بیچارگی چنان می‌گریخت که خود را از بام به زیر می‌انداخت و محصل به وی می‌رسید و دانشش می‌گرفت و بر وی رحم آورده شفاعت می‌کرد و سوگند می‌نهاد که خود را از بام میندازد که هلاک شوی. و چون اختیار از دست داده بود، درمی‌افتاد و پایش می‌شکست. و از جمله این ولایات، ولایت یزد چنان شده بود که اگر کسی در تمامت دیه‌های آنجا می‌گردید، قطعاً يك آفریده را نمی‌دید که باوی سخن گوید یا حال راه پیرسد. و معدودی چند که مانده بودند دیده‌بانی معین داشتند. چون از دور یکی را دیدی، اعلام کردی جمله در کهریزها و میان ریک پنهان شدندی و هر یک از اکابر ارباب که در یزد ملکی داشت، چون آنجا رفت و خواست که آن ملکها را باز ببیند، به هر دیه که می‌رفت، یکی از برزگران خود را نمی‌دید تا حال باغات خویش پیرسد که در کدام موضع است. و در اکثر شهرها از بیم آن که ایلچیان را به‌خانه‌های ایشان فرو می‌آوردند، در خانه‌ها از زیرزمین می‌کردند و راه‌گذارهای باریک، تا باشد که ایلچیان به چنان گذارگاه میل نکنند و فرو نیابند. چه هر ایلی که به‌خانه کسی فرو می‌آید، بیرون از آن که زیلوا و جامه خواب و تمامت آلات خانه پاره و کهنه می‌کرد، هر چه می‌خواستند برمی‌گرفتند یا کوتلچیان ایشان می‌زدیدند و اگر اندک قوتی و نفقه و هیمه جمع کرده بودی، به تمامت می‌ستدند و درهای خانه به جای هیمه می‌سوختند و خراب می‌کردند.

غار تگری ایلچیان: «... و هر سال به بهانه ایلچیان چندین هزار نفر، زیلو و جامه خواب و غزغان و اوانی و آلات مردم می‌بردند و چهارپای درباغات مردم می‌کردند و باغی که به زیادت از ده سال به صد هزار زحمت معمور گردانیده بودند، به یک روز خراب می‌کردند. و اگر اتفاقاً در آن باغ کهریزی بودی و چارپایان در افتادی، خداوند باغ را می‌گرفتند و به اضعاف بها از وی می‌ستدند... و در بعضی ولایات چندان محصل و غلامان و سرهنگان ایشان می‌بودند که به حقیقت به هر یک رعیت، دو از ایشان بودند. چنان نقل کردند که در سنه احدی تسعین و ستمایه که در ولایت یزد علی‌خواجه پسر عمر شاه سمرقندی حاکم بود، یکی از ملاک به دیهی رفت که آن را فیروز آباد گویند. از معظمت دیهها آنجا، تا باشد که از ارتفاع ملکی که داشت چیزی تواند ستد و هر چند سعی نمود، در سه شبانروز هیچ آفریده از کدخدایان را به دست نتوانست آورد و هفده محصل صاحب برات و حوالت در میان دیه نشسته بودند و دشت بانی و دو رعیت را از صحرا گرفته بودند و به دیه آورده و به ریمان در آویخته می‌زدند تا دیگران را به دست آورند، ما کولی جهت ایشان حاصل کنند. و قطعاً میسر نشد و مجموع آن محصلان و اتباع را علوفه و علفه و شراب و شاهد بایستی. و از این معانی قیاس توان کرد که دیگر انواع ظلم چگونه بوده باشد. سپس رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد در دوران سلطنت غازان خان، پس از تحمل رنج بسیار و صدور بخشنامه‌های مکرر، به تدریج دست مأمورین را از تجاوز به حقوق کشاورزان کوتاه کردند. بطوری که «در این چند سال، هرگز دانگی زر و یک تغار

و خرواری کاه و گوسفندی و یک من شراب و مرغی به زواید و نماری و یام و ساوری و ترغو و علفه و علوفه و غیره به هیچ ولایت حوالت نرفته و نسته اند. و حق تعالی برکت اموال و حقوق دیوانی چنان داده که در هیچ عهدی و زمانی چنان از آن قدر جامه که در سالی پادشاه اسلام خلد سلطانه صرف می فرمایند و می بخشند، دیگران در مدت پنج سال خرج نکرده اند... و همه خلق، شاگرد و راضی و ثناگوی و آسوده گشتند... و بدان واسطه عوانان و سرهنگان بسیار که عددایشان زیادت از رعایای مال گزار گشته بود و مستغل و خورش ایشان از خون و مال رعایا عاجز... بود کوتاه دست شدند و از آن حرام خواری بی بهره شدند. ایشان را نیز ضروری باشد که از پی رزقی حلال مانند تجارت و زراعت و گل کاری و انواع عمارات بروند و از عادات بد به اشتغال نیک و رزق حلال دست زنند. چون دو سه سال از کارهای بد به کارهای نیک مشغول شوند، آن عادات و تصرفات و حرکات مذموم فراموش کنند و دنیا را از نورسی و آیینی پدید آید.»

یکی از اقدامات خیر دوره غازان خان، این بود که کارشناسان و ارزیابان به نقاط مختلف مملکت حرکت کردند و میزان مالیات و عوارض هر کس را مشخص و معین کردند. «هم برین موجب قانون لوح هروضعی بنهند تا متصرفان مذکور به دل خود متوجهات دیوانی زیادت از آن نتوانند ستد و اهل آن موضع نیز در زحمت نباشند.»^۱

غازان برای آن که به دوران پیدادگری پایان دهد، اگر خبر می یافت که یکی از مقربان یا لشکریان کالایی به زور یا متاعی را به قیمتی ارزانتر مطالبه کرده، او را شدیداً مورد تعقیب قرار می داد و به ماسورین خود دستور داده بود که هر چه می خواهند با زر نقد بخرند. به عقیده دکتر لمبتون «... در سراسر دوره ایلخانان، میل غالب به این بود که بر میزان مالیات چه با افزودن نرخ های مالیاتی، چه با وضع مالیات جدید بینزایند. و پیش ازین اشاره کردیم که غازان می کوشید تا مانع از بروز این تمایل گردد. گویا نرخهای مالیاتی در هر شهر فرق می کرد و هر چند گاه یک بار مالیات به میزان جدیدی وضع می شد... با این همه خصایص دستگاه مغول منحصر به گرفتن مالیات زاید بر اندازه و فساد و سوء اداره و انحطاط و بی نظمی جامعه نبود. پیداست که غازان از شاهانی بود که در طریق اصلاحات می کوشیده است و ماسوران و ملا کانی مانند رشیدالدین برای آباد کردن زمین ها و افزودن به میزان محصول آنها کارهایی انجام داده اند. مثلاً می نماید که قسمت بزرگی از خوزستان به او تعلق داشته و بنا به ادعای او به طریق شرعی به وی منتقل شده بوده است.

در یکی از نامه های منقول در مکاتبات رشیدی که خطاب به مردم خوزستان نوشته است، آنان را آگاه می کند که سراج الدین دزفولی را عامل خراج آن سامان کرده است تا مباحثان را بطلبد و حسابهای سالهای گذشته را بخواهد... با رعایای آنجا به مهربانی رفتار کند و آنان را به زراعت و عمران مشغول دارد.

رشیدالدین پس از وصف آبادانی خوزستان در گذشته، می نویسد که پنج سال شده است که او با صرف مال و بذل کوشش در عمران خوزستان کوشیده است. هفتاد تومان خرج بند و ابزار کشاورزی و تخم و ساعده دادن به رعایا کرده و دو بیست چفت گاو، در ملکی که در اهواز

داشته به کار انداخته است.

... مکاتیب او نشان می‌دهد که رشیدالدین در احداث دهات جدید چه روشی به کار می‌بسته است... در نامه‌یی که به غلام خود ستقر باروچی حاکم بصره نوشته است از او می‌خواهد که برای ملک او دویست غلام و دویست کنیزک هندی و حبشی و قیروی و انواع دیگر غلامان سیاه از مال شخصی بخرد و به تبریز بفرستد... در نامه‌ای که رشیدالدین نوشته، به او دستور داده است که نهری وسیع در صحرای ملاطیه و شط فرات حفر کند و ده قریه بنیاد نهد.

اگرچه ممکن است رشیدالدین را نمونه توانگرترین فرد دیوانی در آن دوره دانست، اما به هیچ وجه نمی‌توان او را ازین حیث ممتاز و مستثنی شمرد. در زمان اباقا، ابن طقطقی در عراق به سبب اجاره کردن زمینهای خالصه توانگر شد. درآمد روزانه شمس‌الدین محمد جوینی را که وزیر اعظم هولاکو و پسر او اباقا و نکودار بود، به مبلغ ده هزار دینار تخمین زده‌اند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله مانند خواجه نظام‌الملک، فتوای عاقل- و دوران‌دیش بود و به استعمار نامحدود کشاورزان موافقت نداشت.

در نامه‌ای که خواجه رشیدالدین فضل‌الله به فرزند خود که حاکم کرمان بود نوشته، او را از تحمیلات فراوانی که به مردم روا داشته بر حذر می‌دارد و می‌نویسد: «به سبب تفاوت و تکلیفات دیوانی و تواتر حوالات سلطانی و بواسطه قلان و قپچور و چریک و اخراجات متمرعه مستأصل شده‌اند و لشکر هموم بر ایشان هجوم آورده.»

سپس دستور می‌دهد کسانی را که در اثر بیدادگریهای حکومت، مساکین خود را ترک گفته‌اند، بار دیگر به جای خود بازگردند و به علت قلان و قپچور و طیارات و تکلیفات دیوانی کرمان و اردوی اعظم، تا مدت سه سال از ایشان چیزی نطلبند تا مراتع خراب و مزارع بایر ایشان به حال عمارت و زراعت بازآید.»

خواجه در نامه دیگری خطاب به فرزند خویش، بار دیگر او را به رعایت حال رعایای کرمان توصیه می‌کند و تأکید می‌نماید که مأمورین صالح و عادل به بم و خیص و دیگر نقاط کرمان گسیل دارد تا به مردم ظلم و ستم روا ندارند... کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت. خواجه در نامه دیگری به فرزند خود که در ترکیه فرمانروایی داشته، تأکید می‌کند که دست از بیدادگری بردارد و مأمورین ستمگر را از کار برکنار نماید «... حزب شر و ضلالت بر آن مملکت شیخون آورده و آن عزیز همواره به شرب خمر و سمع رمز (- زمزمه) مشغول و از این معنی غافل که دیامت و مهتری جز به دادگستری حاصل نگردد... اعمال بزرگ را به اعمال کوچک نده و کار خطیر به مردم حقیر مفرما... سال رعیت به قانون قدیم بستان... توفیرات خزینه و طیارات دیوانی از وجه مرضی و غیر مرضی بستان، رسمهای محدث از جراید عمال ولایات حکم و بدعتهای قدیم از صحایف اعمال دیوانی بستر... تصرفات باطله از سوقوفات باطله و ریباطات و مساجد و مزارات منقطع گردان و دیههای معظم و مزارع که به سالها در حوزة تصرف دیوان، به اندک شبهتی آمده به مملکتان قدیم استرداد کن.» سپس تأکید می‌کند که بیت‌المال را در راه ایجاد مدارس، معابد، مساجد، قناطر و مصانع و مزارات و حوائق آن دیار صرف کند و از علما و صلحا و عباد و زهاد و سادات و مشایخ و حفظه قرآن